

گونه‌شناسی و بسترهای اجتماعی ترانه‌های مردمی نصرک

(تقدیم به محمد ذوالفقاری احیاءکننده‌ی نام نصرک)

حسام‌الدین نقوی *

تاریخ دریافت: ۱۳۸۵/۰۸/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۵/۰۹/۰۹

چکیده

انعکاس پدیده‌های اجتماعی در هنر و ادبیات - که یگانه منبع بازگوکننده‌ی کنش‌های اجتماعی است - بیش از متون علمی و تاریخی می‌تواند، بازگویی هر پدیده‌ی جمعی و انسانی را به صورت آشکار هموار و میسر سازد، بدون آنکه ملاحظات سیاسی و اخلاقی را که بر متون رسمی سایه افکنده‌اند، در نظر بگیرد. در این میان ادبیات نانوخته و شفاهی و متون شنیداری، بیش از سایر نوشته‌ها توان آن را دارند که بگویند و حقایق پنهان را نمایان سازند. یکی از این گونه‌های ادبی، ترانه به ویژه ترانه‌های عامه و به تعبیری ترانه‌های مردمی‌اند. یکی از شاخص‌ترین این گونه‌ها، ترانه‌های نصرک است.

سروده‌های نصرک یکی از مهم‌ترین متن‌های موسیقی روایی و آوازی بندرعباس است که شیوه‌های زندگی باشندگان این منطقه را در خود منعکس می‌کند و حوادث تاریخی سال‌های اخیر قاجاریه، پهلوی اول و یک دهه از حکومت پهلوی دوم را دربرمی‌گیرد. این مقاله به شیوه‌ی توصیفی، تحلیلی، کیفی و تفسیری، از لابه‌لای ترانه‌های نصرک به بررسی اوضاع و احوال روزگار او و وقایعی که در آن زمان اتفاق افتاده - که تاکنون کمتر مطلبی راجع به آن گفته یا بررسی شده - پرداخته است. نتیجه‌ی بررسی، بیانگر بسیاری از مسائل تاریخی، اجتماعی و رویدادهایی است که به صورت محدود و پراکنده، در متون تاریخی و اجتماعی مربوط به آن زمان منعکس شده‌است. بازنمایی این گونه رخدادها علی‌رغم بیان عامیانه‌ی آن از زبان نصرک، می‌تواند زمینه‌ای فراهم کند تا مطالعاتی در حوزه‌ی انسانی و اجتماعی درباره‌ی بندرعباس و بخشی از جنوب ایران صورت گیرد.

کلیدواژه‌ها: نصرک، ترانه‌های عامیانه، بندرعباس.

۱- مقدمه

موسیقی مردمی، گونه‌ای از موسیقی است که از متن و بطن یک جامعه، قبیله و قوم، با خرده فرهنگی خاص می‌جوشد و در همان جا نیز ارائه می‌شود. این موسیقی دارای ساختاری ابتدایی و بدوی است و ساختمان پیچیده‌ای ندارد. موسیقی نصرک که از جنس موسیقی مردمی است، عمدتاً موسیقی آوازی بوده و به هیچ وجه موسیقی محض نیست اگر هم، سازی با آن همراهی می‌کند مستقیماً از ابزار و آلات موجود تبعیت می‌کند؛ یعنی تابع اقلیم و جغرافیای آن منطقه است. از این رو، به شدت به عوامل محیطی و فرهنگی همان

منطقه وابسته است و به سبب همین ویژگی، سرچشمه‌ای یگانه برای نشان دادن بستر جامعه و رفتارهای اجتماعی جمعیت‌های انسانی آن منطقه‌اند.

از خلال موسیقی آوازی یا ترانه‌های این خنیاگر، به خوبی می‌توان به محیط فرهنگی، فقر، شیوه‌های زیستن، اخلاق اجتماعی، اوضاع اقتصادی و وقایعی که بخشی از مردم جنوب ایران با آن مواجه بوده‌اند، پی برد و جنبه‌های گوناگون آن را بررسی کرد؛ به سخنی دیگر، موضوعاتی که در یک قرن اخیر به صورت جسته و گریخته درباره‌ی تاریخ بندرعباس و منطقه به صورت محدود انجام و بررسی شده، اما هنوز مورد تحلیل و واکاوی قرار نگرفته و به صورت مدون ارائه نشده‌است. همین موضوع، ضرورت بررسی این گونه متن‌ها را - که فارغ از اسناد تاریخی سربرآورده و تاکنون کمتر به آن اشاراتی شده‌است و می‌تواند در آینده راهگشا و زمینه‌ساز پژوهش‌های گسترده‌تری باشد - بیش از پیش آشکار می‌سازد.

زندگی و ترانه‌های نصرک چند سال پیش به کوشش محمد ذوالفقاری، پژوهشگر و شاعر هرمزگانی، در کتابی با عنوان «در محله‌ی خاموشان» منتشر شد. همچنین در شماره‌ی شانزدهم فصل‌نامه‌ی پژوهشی و آموزشی اورمزد (ویژه‌نامه‌ی بومی سروده‌های هرمزگان)، موسا بندری مقاله‌ی «نصرک هنرمند عصر سنت»، علی آموخته‌نژاد در مقاله‌ی «جایگاه ترانه در استان هرمزگان»، احمد لشکری در مقاله‌ی «نصرک پدر ترانه‌های بندرعباس» و سهراب سعیدی در مقاله‌ی «نصرک شاعر عریان گوی مردمی» به صورت مخصوص به او پرداخته‌اند. در چند مقاله‌ی دیگر همین نشریه، دیگران نیز اشاره‌هایی به سروده‌های نصرک داشته‌اند، اما از آن پس هیچ‌گونه بررسی دیگری درباره‌ی این خنیاگر فقید هرمزگانی انجام نشده‌است. این مقاله برای نخستین بار به شکلی سامان‌مند و به منظور توسعه و گسترش این گونه پژوهش‌ها، به این تحقیق پرداخته است.

روش تحقیق، تحلیلی و کیفی است؛ به این ترتیب که با آوردن شواهدی از ترانه‌های این ترانه‌سرا، مستندهای تاریخی آن را نشان می‌دهد و بعد از انطباق ترانه‌ها با وقایع تاریخی، به بررسی و کندوکاو آنها می‌پردازد. بدیهی است که چون پیش از این ترانه‌های نصرک در مجموعه‌ای هر چند کوچک به روش میدانی گرد آمده‌اند، همچنین با دستیابی به چند ترانه‌ی نویافته‌ی دیگر، ضرورتی برای پژوهش میدانی مجدد دیده نشد. در نتیجه، روش اجرای کار به شکل کتابخانه‌ای و اسنادی است.

در پژوهش‌های ادبی و کیفی، معمولاً ضرورتی برای بیان فرضیه وجود ندارد، اما فرضیات و گمانه‌های این مقاله که دیرپاب هم نیست، این موضوع است که به نظر می‌رسد سراینده، بدون قصد و آگاهی و بدون داشتن گرایش خاص اجتماعی، سیاسی و از این مقوله‌ها، رویدادهای اجتماعی بندرعباس را ابزار کار ترانه‌سرایی و خنیاگری خود قرار داده و آنها را در ترانه‌هایش بازتاب داده‌است. پرسش مقاله که از درون این گمانه سربرمی‌آورد، این است که آیا نصرک توانسته است با بیان عامیانه‌ی خود، گذار از سنت به تجدد، بحران‌های اجتماعی و پی‌آمدهای ناشی از آن، و دگرگونی‌هایی را که پس از جنبش اصلاحی مشروطیت در ایران - در بندرعباس و بخشی از جنوب ایران - آغاز شد، در لایه‌های درونی ترانه‌های خود نشان دهد؟ برای رسیدن به این هدف ابتدا زندگی‌نامه‌ی نصرک، سپس اوضاع اجتماعی روزگار

او، ویژگی و گونه‌شناسی ترانه‌ها و در نهایت انعکاس رخداد‌های اجتماعی زمانه‌ی شاعر در ترانه‌هایش واکاوی خواهد شد.

۲- زندگی‌نامه

محمد ذوالفقاری، گردآورنده‌ی ترانه‌های نصرک، زندگی او را در هاله‌ای از ابهام دانسته‌است؛ زیرا امروزه تحقیق میدانی در مورد زندگی او به دشواری امکان‌پذیر است؛ چرا که بسیاری از هم‌روزگاران وی در میان ما نیستند و اظهارات برخی دیگر نیز به دلیل کهولت سن، قابل اعتماد و اعتنا نیست (ذوالفقاری، بی‌تا: ۶). اما از خلال نوشته‌های این پژوهشگر و از میان مجموع گفت‌وگوهایی که درباره‌ی او انجام شده و به استناد برخی از ترانه‌هایش و فهم هرمنوتیک از مجموع این اطلاعات پراکنده، می‌توان زندگی‌نامه‌ی او را به اختصار به شرح زیر بازسازی کرد:

نام وی نصراله بود و او را نصرک صدا می‌کردند. نصرک مردی سیه‌چرده و بازمانده‌ی نسلی از سیاه‌پوستان آفریقایی بود که سال‌ها پیش در غربتی ناخواسته، به سواحل ایران آورده شدند.

خانواده‌ی نصرک به صورت آبا و اجدادی به شغل زرگری مشغول بودند. آنها به اقتضای حرفه‌ای که داشتند، برای طلاسازی و خرید و فروش آن، همچنین اشتغال به کارهای دیگر از جمله خریداری ثمره‌ی باغ‌ها و نخل‌ها در روستاهای آباد این منطقه، در ابتدای فصل تابستان به روستای ایسین و سایر روستاهای اطراف بندرعباس و میناب نقل مکان می‌کردند و هر از چند سال، از شهری به شهر دیگر می‌رفتند. نصرک نیز با آنها همسفر می‌شد. آنها به اقتضای محل سکونت و وضعیت اقتصادی آن محل، به کارهای دیگری مانند ماهی‌فروشی، صیادی و دریانوردی نیز مشغول می‌شدند.

قدیمی‌ترین محل سکونت این خانواده، در بندرعباس کوی کارگزاری، روبروی داروخانه‌ی هلال احمر کنونی بود. پس از مهاجرت به بندرلنگه، این خانه در اختیار حمال‌باشی (کربلایی‌نجدف) قرار گرفت. آنها در بندرلنگه، در کوی خوری‌ها کنار مصلای آن شهر ساکن شدند (گفت‌وگو با محمد زرپور). یکی دیگر از مکان‌های سکونت آنها، محله‌ی ماهی‌فروشان بندرلنگه به نام محله‌ی سایق بود. از آنجا نیز به میناب و روستاهای بین‌راه بندرعباس و میناب مانند دهنو و قلعه‌قازی نقل مکان می‌کردند (گفت‌وگو با غلام خودستان). خواهر نصرک در روستای قلعه‌قازی متولد شد. بر این مهاجرت‌های فصلی یا دائمی، جزیره‌ی کیش، قشم، باسعیدو و دب‌ی را نیز باید اضافه کرد؛ زیرا بسیاری از خواهرزاده‌های او از جمله محمد، عبدالله، احمد، زبیده و معصومه در شهرهای دب‌ی، جزیره‌ی لافت و بندرعباس به خاک سپرده شده‌اند (گفت‌وگو با محمد زرپور).

ظاهراً نصرک پس از فوت پدر و مادرش در روستای دهنو و قلعه‌قازی، همراه با خواهرش به بندرعباس نقل مکان می‌کند. خواهر نصرک در بندرعباس ازدواج می‌کند. پس از ازدواج برای ادامه‌ی زندگی با همسرش به دب‌ی می‌رود و صاحب چندین فرزند می‌شود. بعضی از آنها در دب‌ی ماندگار می‌شوند و بقیه به بندرعباس و جزیره‌ی قشم

نقل مکان می‌کنند. این مهاجرت‌ها و نقل مکان‌ها صرفاً برای بازاریابی و فروش و تعمیرات طلا نبوده‌است، بلکه به خاطر بروز بعضی از بیماری‌های واگیر مانند وبا و طاعون در میناب و دبی، همچنین قوانین سربازگیری، بالا رفتن عوارض گمرکی، کشف حجاب، متحدالشکل کردن لباس، جنگ جهانی اول و دوم، بروز حوادث طبیعی مانند زلزله، خشکسالی، اختلافات و کشمکش‌های داخلی و فرار از این مخمصه‌ها نیز بوده‌است. عبدالله خواهرزاده‌ی نصرک ناخدای زبردستی بود. او بر روی یکی از لنج‌های بزرگ (بوم) کار می‌کرد و بین بندرلنگه، دبی، بندرعباس و ... تردد داشت و گاهی نصرک و سایر خویشاوندان را نیز با خود می‌برد و این نقل مکان‌ها و سفرهای دریایی را برای آنها هموار می‌ساخت (گفت‌وگو با غلام خودستان).

به روایت زنده‌یاد ارسلان عطایی، نصرک مرداد ماه ۱۳۳۲ ه.ش. در سن ۶۸ سالگی در خانه‌ی نجف گرمساری در بندرعباس چشم فرو بست و او را در قبرستان اطراف امامزاده سید کامل، به خاک سپردند. اگر این نقل قول درست باشد، می‌توان تولد او را سال ۱۲۶۴ ه.ش. دانست.

نصرک در جوانی احتمالاً در جزیره‌ی باسعیدو دچار بیماری رشته (پیوک یا نارو) می‌شود؛ چنان که خود سروده‌است:

ای داد و بیداد از ستمِ نارو	ey dâd-o-bidâd az setame nâru
ای ناله و فریاد از ستمِ نارو	ey nâla-vo-faryâd az setame nâru
مردن نام‌آور، زن ماه‌پیکر	mardon-e-nâmâvar zanon-e-mâ peykar
خافتی به روی بستر، از ستمِ نارو	xâfti ba ruye bastar az setame nâru
ده سالگی که گشتم، پس لهر می‌گشتم	dah sâlegi ke gaštam pase laharo migaštam
بیست سالگی رسیدم، عیش و نشاطی داشتم	bist sâlegi rasidam eiš-o-nešâti dâštam

(ذوالفقاری، بی تا: ۹۱).

به نظر می‌رسد که این بیماری پس از بیست سالگی دامن‌گیر او شده و وی چندین سال از دوران جوانی خود را با این بیماری سر کرده‌است، تا اینکه کرم نارو را از پای او بیرون آوردند و از این بیماری نجات پیدا کرد. از همین زمان نیز شادی و نشاط به زندگیش راه یافت و طبع شعریش شکفته شد (گفت‌وگو با محمد زرپور).

بعضی از ترانه‌های او از صلابت بسیاری برخوردار است. حوجی کل صفر نشان می‌دهد که وی، در حد مکتب‌خانه‌ای با ادبیات کلاسیک و شعر فارسی آشنا بوده‌است. تاکنون کسی در این مورد اظهار نظر قاطعی نکرده، اما از آنجا که یکی از کارهای او نقالی شاهنامه‌ی فردوسی بوده‌است، گمان می‌رود که تا حدودی سواد مکتبی خواندن داشته‌است؛ زیرا از شخص کاملاً عامی و ناتوان از خواندن و نوشتن، سرودن چنین ترانه‌هایی بعید به نظر می‌رسد. طولانی بودن برخی از ترانه‌ها و حفظ ردیف و قافیه در آنها، نشان می‌دهد که

تمامی ترانه‌های او فی البداهه نبوده، بلکه تعدادی از آنها قبلاً یادداشت یا در ذهن پرورانده می شده‌است.

نصرک مردی سیه‌چرده، سبزه و بالا بلند بود، با دماغی کشیده. او از ناحیه‌ی چشم مشکل داشت و به قول بندری‌ها «بالابینک» بود و چون سلول‌های مرکزی شبکیه وی آسیب دیده بود، به دلیل باز نشدن کامل پلک و برای بهتر دیدن به بالا نگاه می کرد. خودش در ترانه‌ی «کور بد ایمن» خود را این چنین خطاب کرده‌است:

nasrok-e-nâmahram to az mâ če tavâ...	... نصرک نامحرم ت از ما چه تَوا
nasrok-e-nâmahram to az mâ če tavâ	نصرک نامحرم ت از ما چه تَوا
kure bad imon mayay xonaye mâ	کور بد ایمن میای خونه‌ی ما

(ذوالفقاری، بی تا: ۵۸).

وقایعی که نصرک در ترانه‌هایش به آنها اشاره کرده یا از او باقی مانده‌است، وقایع سال‌های ۱۲۸۶ ه.ش. تا پایان زندگی او (۱۳۳۲ ه.ش.) را دربرمی گیرد و نشان می دهد که او از بیست یا بیست و دو سالگی به سرایش ترانه گرایش پیدا کرده‌است؛ وقایعی مانند احداث تلگرافخانه در بندرعباس، متحدالشکل کردن لباس، قانون نظام وظیفه‌ی اجباری، کشف حجاب، یوزپلنگ یا ترانه‌ای که به وقایع جنگ جهانی دوم سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۲۴ ه.ش. بازمی گردد؛ مانند ترانه‌ی پیوست شماره‌ی ۶ ص ۸۳.

gandom-o-řow geronen	گندم و جو گرون
Sigâr doney panjâ keronen	سیگار دونه‌ی پنجاه کرون
rasme grâmâfon gom bu	رسم گرامافون گم بو
kesaye râdiyonen	کسه‌ی رادیون

(همان: ۸۳).

در سال ۱۳۲۰ ه.ش. او از مسافرت‌های فصلی دست کشید و از دبی به بندرعباس مهاجرت کرد و تا پایان زندگی در همین شهر ماند (گفت‌وگو با محمد زیرپور). در این ایام، وی در منزل حاجی کل صفر که کارمند اداره‌ی گمرک بندرعباس بود، زندگی می کرد و محل زندگی وی در یکی از غدیر (گل کنی)های موجود در بندرعباس - حدفاصل چهار راه سازمان فعلی و منبر کرتی - بود. به گفته‌ی ارسلان عطایی، وی در این برهه به کار بنایی و کارگری ساختمان روی می آورد و هر روز پس از فراغت از کار با ساز ابداعی خود، زهزه، به سرایش ترانه و آواز خوانی می پرداخت. او در همین سال‌ها با مادر کربلایی محمدغلام، مطلقه‌ی محمدعیدعلی - که کارمند گمرک بندرعباس و مردی سفیدپوست بود - ازدواج کرد. مادر کل غلوم، زنی سیاه‌پوست و خدمت‌گزار امامزاده

سیدکامل بندرعباس بود. نصرک علاوه بر کار بنایی، گاهی به کوله‌کشی در بازار و اسکله‌ی بندرعباس مشغول بود (ارسلان عطایی در گفت‌وگو با ابراهیم منصفی). از ترانه‌های او پیداست که تا سال ۱۳۱۴ ه.ش. که قانون کشف حجاب وضع می‌شود، وی ازدواج نکرده و خواهر خود را نیز از دست داده‌است.

ânasrok bokon šokre xod

نصرک بکن شکر خدا ...

na zan etasten na dodâ

نه زن اتستن نه دُدا ...

(ذوالفقاری، بی‌تا: ۳۷).

سرانجام چنان که گفته شد وی در تیرماه ۱۳۳۲ ه.ش. در سن شصت و هشت سالگی در بندرعباس، در خانه‌ی نجف گرمساری فرزند عباس غلامرضا - که سرکارگر اداره گمرک بندرعباس بود - فوت کرد. زن عباس غلامرضا که مادر نجف بود، همیشه از طرفداران پروپاقرص نصرک و اشعار و ترانه‌های او بود؛ زیرا زمانی که نصرک زنده بود، با زنان محله‌ی کرتی، سیاهان، گورفرنگ و سیدکامل همکاری نزدیکی داشت. زنان و دختران این محله‌ها، از شاگردان و همسرایان موسیقی نصرک بودند و مادر نجف هم آنها را سرپرستی می‌کرد. نجف خود نیز از بازنشستگان گمرک بندرعباس بود. سرانجام نصرک در نزدیک امامزاده سیدکامل بندرعباس به خاک سپرده شد (ارسلان عطایی در گفت‌وگو با ابراهیم منصفی).

۳- گونه‌شناسی ترانه‌های نصرک

اوضاع نابسامان داخلی در اواخر سلطنت قاجار و آغاز سلطنت پهلوی اول و دوم که تا اواخر زندگی نصرک را در برمی‌گیرد، بیانگر مداخلات داخلی قدرت‌های استعماری در امور کشور، حضور نیروهای نظامی روسیه در جنگ جهانی اول، اشغال ایران به وسیله‌ی کشورهای استعمارگر انگلیس و روسیه، سرخوردگی نیروهای اجتماعی از انقلاب مشروطیت، چند دسته شدن نیروهای سیاسی، تأثیرات اقتصادی ویران‌کننده‌ی پس از هر دو جنگ جهانی و بسیاری از عوامل دیگر، موجب ضعف حکومت مرکزی و بحران‌های داخلی در ایران شده بود (نک. وثوقی، ۱۳۸۱: ۴-۱).

علاوه بر قوانین سخت‌گیرانه‌ی گمرکی و زورگویی و اجحاف مأموران دولتی، مسائلی مانند سربازگیری اجباری، کشف حجاب، متحدالشکل کردن لباس و سایر سیاست‌های ناشی از نوسازی آمرانه‌ی رضاشاه، جابه‌جایی جمعیت را در این مناطق به اوج خود رساند و ضایعات بسیاری به بار آورد. این سیاست که نتیجه‌ی عملکرد نادرست سیاست‌های رضاشاه و نتایج بحران‌های ناشی از دگرگونی تدریجی جامعه از شکل سنتی به جوامع صنعتی جدید بود، هم در بندرلنگه، بندرعباس، میناب، جزیره‌ی قشم و ... فشار مضاعفی را بر مردم وارد کرد. بدیهی است که در چنین اوضاع و احوالی، تمامی قراردادهای اجتماعی جامعه از هم می‌پاشد، فساد و انحطاط اخلاقی دامگیر جامعه می‌شود و در این میان بلایای طبیعی مانند زلزله، قحطی، فقر، بیماری‌های همه‌گیر و گرانی گریبان مردم را می‌گیرد. بی‌جهت نیست که نصرک با

بدیهه‌پردازی، به زیبایی این اوضاع و احوال را در آینه‌ی ترانه‌هایش بازنمایی کرده‌است. در چنین وضعیتی هنر و ادبیات نیز به ورطه‌ی سقوط کشانیده می‌شوند. بدون تردید بخشی از سنت‌های شعری و موسیقی روایی نصرک، متأثر از فرهنگ منحط اواخر قاجاریه است؛ چنان که نهایت انحطاط سیاسی و اجتماعی و اخلاقی حکومت قاجاریه را در ادبیات عامیانه‌ی آن دوره می‌توان مشاهده کرد. در روزگاری که نصرک در آن به سر می‌برد، شعر و هنر نیز تحت‌تأثیر فرهنگ منحط و رفتار اجتماعی و فساد و بی‌خبری دربار، به سوی هجو و هزل و مسخرگی و لودگی سوق یافت و هوسبازی و خوش‌گذرانی‌های زودگذر رواج پیدا کرد. توجه نصرک به انحرافات جزئی و تعرض به برخی از شخصیت‌ها و کسان، همراه با نشان دادن معایب و نقد عمومی جامعه که در ترانه‌های او راه یافته است، تا حدود زیادی تحت‌تأثیر فرهنگ مسلط و غالب زمانه‌اش بوده‌است.

هنگامی که از سروده‌های نصرک با عنوان ترانه یاد می‌شود، صرفاً مفهوم کلاسیک آن که عبارت از دوبیتی یا رباعی است، مراد نیست بلکه علاوه بر دوبیتی، قالب‌های دیگر ترانه‌سرایی یا تصنیف نیز می‌باشد. تعداد قابل ملاحظه‌ای از سروده‌های نصرک، دوبیتی‌های به هم پیوسته است؛ زیرا چهارپاره به سبب کوتاهی شکل، بیش از سایر گونه‌های شعری در بدیهه‌پردازی استفاده می‌شود. به عبارت دیگر، شعرهایی است که در وصف، مدح، ذم یا خطاب به کسی سروده می‌شوند.

ترانه‌های نصرک از درون زندگی کارگری وی جوشیده‌است. او شاعری رسمی نیست. کم سواد بود و شعرهایش عامیانه، اما برخی از سروده‌هایش، نشان می‌دهد که با شعر و سرایندگی آشنایی داشته و از روی نیاز روحی، در آن ترانه‌ها آرزوهای خود و خویشتن‌خویش را با زبانی مردمی بازتابانیده و در قالب ترانه سروده‌است. سروده‌های او به زبان محاوره و ساده و بی‌پیرایه است؛ به همین سبب به صورت شفاهی و سینه به سینه تا امروز برجا مانده، در زبان مردم تکرار شده‌است و از زبان فاخر، فاضلانه و پیچیده به دور می‌باشد. از سوی دیگر، چون به صورت نامکتوب به دست ما رسیده، پیداست که شکل و محتوای اولیه‌ی خود را از دست داده و دچار فرسایش واژگانی و وزنی شده‌است.

نصرک ترانه و تصنیف‌های خود را در قالب‌های دیگر شعری نیز سروده‌است. گرچه وی سواد مکتبی اندکی داشته، تا حدودی با شاهنامه و ادبیات کلاسیک فارسی نیز آشنا بوده؛ زیرا به نقالی و شاهنامه‌خوانی نیز پرداخته‌است (گفت‌وگو با محمد زرپور). از این رو، با اغماض و تسامح می‌توان شعرهای او را به قالب‌های رسمی و معروف شعر فارسی مانند مثنوی، غزل، قطعه و مستزاد، نزدیک و همسو دانست. به عبارت دیگر، مثنوی‌گونه یا غزل‌گونه ...اند؛ زیرا سروده‌های او به لحاظ وزنی یک دست نبود و در طول ترانه تغییراتی در آنها صورت می‌گرفت. همچنین به اقتضای اجرای شعر، دگرسانی‌هایی در روایت‌ها، واژگان و مصرع‌ها ایجاد می‌شد.

۱-۳- غزل‌گونه‌ها

از میان سی و سه ترانه‌ی گردآوری شده و پانزده ترانه‌ی پیوست آن، هفده غزل وجود دارد که با توجه به عیب‌های قافیه و تغییراتی که در وزن آنها ایجاد شده‌است،

باید آنها را غزل‌گونه نامید. جالب است که در بیشتر این غزل‌ها، وی طبق سنت شعری فارسی تخلص خود (نصرک) را نیز آورده و گفتنی است که در برخی از قالب‌های مثنوی هم که در سنت شعر فارسی متداول نیست، خودش - نصرک - را خطاب قرار داده‌است. در غزل‌های نصرک مانند غزل‌های فارسی، مصرع‌های نخست شعرها با هم‌ه‌ی مصرع‌های زوج هم‌قافیه نیستند؛ اما در معدودی از آنها ویژگی غزل مانند ردیف و قافیه به دقت رعایت شده‌اند؛ مانند ترانه‌ی «عشک خانم زیور» که تمامی هنر شعری خود را در آن به کار گرفته‌است.

معایب غزل‌سرایی او اغلب به لهجه و گویش بندری ارتباط دارد و اینکه تاکنون از پس سال‌ها، خوانش‌ها و روایت‌های مختلفی از ترانه‌های او شده تا به دست ما رسیده‌است. ویژگی دیگر، یعنی شکستن گه‌گاه قالب سنتی غزل، نشان دهنده‌ی لطافت و طراوت و هم‌زمان سرایی نصرک است. سایر قالب‌های شعری که بسامد بالایی در این مجموعه دارند؛ دوبیتی‌های به هم پیوسته است که وزن‌های یکسانی ندارد و اغلب، بریده بریده و دارای مصرع‌های کوتاه است؛ مانند ترانه‌های «ای گل بستن» ص ۷۷، «بال سیاه» ص ۶۷، «گردشت آسمن» ص ۴۷، «ای غلی شین مکن» ص ۲۸ و ...

۲-۳- مثنوی‌گونه‌ها

انواع دیگر ترانه‌های او، مثنوی‌گونه هستند، یعنی هر بیت دارای قافیه‌های متفاوت است؛ مانند ترانه‌های «تازه ماست امواردن» ص ۱۴، «هوباد گنو» ص ۲۰، «جومه‌ی ویل چایی» ص ۴۹، «مناره» ص ۵۱، «یوزپلنگ پیدا بودن» ص ۶۵ و ...

۳-۳- مستزادگونه‌ها

بخش دیگر سروده‌ها مستزادگونه‌اند؛ یعنی ترانه‌هایی هستند که پس از یک بیت، پاره‌ای اضافی آورده شده‌است. معمولاً «ترانه‌های کار» او این ویژگی را دارند؛ مانند ترانه‌های «بیا بازرس که بالا بار اگرت» ص ۶۳، «حوجی کل صفر» ص ۷۴، «پیوست شماره ۴» ص ۸۱، یا ترانه‌ی «هله یا مولی» ص ۲۲.

تعداد دیگری از سروده‌های وی، ترانه‌هایی است که مشابه آن در ترانه‌های عامیانه‌ی ایرانی کمتر دیده می‌شود. این ترانه‌ها از ابداعات خود نصرک است، سه بیتی‌های به هم پیوسته با بیتی تکرارشونده که حجم قابل ملاحظه‌ای از مجموعه ترانه‌های او را به خود اختصاص داده‌است؛ مانند ترانه‌های «ای وای بی محمدعیدعلی» که فقط ابتدای ترانه دوبیتی است و باقی شعر سه بیتی و ترانه‌های «هله یا مولی» ص ۲۱، «کصه‌ی نو پیدا بودن» ص ۳۸ و «بی خ مکه ن برکه» ص ۴۳.

۴-۳- سایر گونه‌ها

سایر گونه‌های شعری نصرک، دوبیتی‌های سالم به هم پیوسته‌اند. در پیوست کتاب ترانه‌های نصرک صرفاً دوبیتی وجود دارد. این ترانه‌ها از نظر وزن و قافیه عیب

کمتری دارد و مهارت و توانایی او را در ترانه‌سرایی نشان می‌دهد؛ مانند ترانه‌های «ای غلی شین مکن» ص ۲۸، «ای شمع تو مسوز» ص ۳۳، «مه نادنم چطوبو» ص ۳۵، «زن بندری بی حجاب» ص ۳۶ و «عشک خانم زیور» ص ۴۰.

بدیهی است در ترانه‌های نصرک، نباید به دنبال محور عروضی گشت؛ زیرا اغلب آنها وزن عروضی ندارند و بنیادشان بر شماره‌ی هجاهاست که در اصطلاح پژوهشگران به «نثر ساده‌ی ضربی»^۱ معروف است. مضاف بر اینکه این ترانه‌های تصنیف است، تصنیف برخلاف شعر رسمی به عامه‌ی مردم تعلق دارد؛ بنابراین، قواعد دستوری که در شعر رسمی عدول در آنها قابل اغماض نیست، در تصنیف‌ها چندان رعایت نمی‌شود و به نسبت قرابت‌شان با موسیقی، بیشتر تابع آهنگ است. در این تصنیف‌ها همیشه ایده و غرض خاصی دنبال می‌شود و همواره به زبان محاوره‌اند؛ به همین جهت در پاره‌ای از آنها، اندیشه‌های والا با بیانی ساده و بدون شاخ و برگ شاعرانه بیان شده‌است (نک. آریان‌پور، ۱۳۷۲: ۱۵۳-۱۵۱ و معصومی، ۱۳۸۹: ۱۰۳).

ترانه‌های نصرک از جنس شعر روایی است و معمولاً واقعه یا حادثه‌ای روایت می‌کند:

فرنگی سیم‌ای کاشتن در ولایت به عشک دل‌ای ساختن ای حکایت

حکایت یا روایت‌های او بر محور وقایع سیاسی و اجتماعی است که یا آن را به صورت مستقیم روایت می‌کند؛ مانند ترانه‌های «به عشک دل‌ای ساختن»، «زن بندری بی حجاب» و «یوزپلنگ پیدا بودن»، یا ترانه‌هایی که از خلال آنها به حادثه یا واقعه‌ای اشاره دارد؛ مانند «بیا بازرس»، «بندرعباسی»، «عشک خانم زیور» و ... که به وقایع احداث کارخانه‌ی ریسندگی خنجی بندرعباس، کمبود ارزاق عمومی و رواج فحشا در بندرعباس اشاره دارد. اما بیشتر ترانه‌ها، خطاب به اشخاص معین و مشخصی است که در آن ترانه‌ها این افراد را هشدار می‌دهد، یا نصیحت می‌کند، یا مورد هجو قرار می‌دهد؛ مانند ترانه‌های «ای وای به محمدعیدعلی»، «ای ملا درویش»، «حمیده‌ی مینوی»، «ای خدا که کل بشیر»، «جاری»، «ای غلی شین مکن»، «عشک خانم زیور»، «کار مم موسی»، «فاطمه‌ی اسد»، «حوجی کل صفر» و ... که در این ترانه‌ها او مستقیم و بی‌پروا آنها را خطاب قرار داده‌است.

۴- بازتاب رخدادهای سیاسی و اجتماعی در ترانه‌های نصرک

۴-۱- احداث تلگراف‌خانه در بندرعباس، یکی از سیاست‌های استعماری انگلستان

فرنگی سیم ایکاشتن در ولایت	farangi sim ikâšten dar velâyat
به عشک دل ایساختن ای حکایت	ba eške del isâxten i:hekâyat
فرنگی ایگ پا رو پات اکرْدُم	farangi igo pâ ru pâ't akardom
عجم ایگ رو دیریا تکرْدَم	aĵam igo ru diryâ takardom
فرنگی کافرن اُبت پَرستِن	farangi kâfaren-o-bot parasten
اَگه اُکفترِن ما کبگ مستیم	aga-o-kaftaren mâ kabge mastim
فرنگی سیم ایرختن سیم هجرِن	farangi sim irexten sime hejron
از ای جا سیم ایکاشتن تا به کرْمَن	az ijâ sim ikâšten ta be kermon

(ذوالفقاری، بی تا: ۲۴).

این ترانه به یکی از رویدادهای مهم و ترفندهای استعماری انگلستان در خلیج فارس و بندرعباس اشاره می‌کند؛ موضوعی که در اواخر حکومت قاجار، مناقشات فراوانی میان حکومت‌های ایران و انگلستان به دنبال داشت و بسیاری از نخبگان منطقه و ملی‌گرایان ایران در مورد آن نگران بودند و هشدار می‌دادند. یکی از اهداف این اقدام - احداث ایستگاه و خطوط تلگراف و تلفن - بالابردن پرچم انگلستان در این مناطق، به مثابه بخشی از خاک خود بود.

اهمیت تنگه‌ی هرمز و چنگ‌اندازی بر این آبراه مهم و استراتژیک جهانی، از همان آغاز رشد سرمایه‌داری، توسعه‌ی دریانوردی و کشف سرزمین‌های آفریقایی و آسیایی برای به استعمار درآوردن آنها - از قرن شانزدهم میلادی معادل با دهم هجری - آغاز شد که نمونه‌ی کامل آن در خلیج فارس، اشغال هرمز است. دولت انگلیس پس از ضعف امپراتوری پرتغال، وارث سیادت دریایی در خلیج فارس شد که تا اواسط قرن بیستم، کجدار و مریز همچنان ادامه داشت.

در قرن نوزدهم به دلیل دگرگونی‌هایی که در نظام سیاسی و اقتصادی جهان روی داده بود، لزوم ارتباط هرچه سریع‌تر مأموران انگلیسی با مرکز فرماندهی خود - لندن - بیش از پیش احساس می‌شد. دولت انگلستان نیز لازم دیده بود تا ارتباط خود را از بمبئی به خلیج فارس و از آنجا به انگلستان مستحکم‌تر کند تا سیاست فعال‌تری در منطقه ایفا نماید؛ از این رو برای حفظ مستعمرات خود در هندوستان، از طریق دروازه‌ی آن - خلیج فارس - لازم دید که حضور خود را در این منطقه تحکیم بخشد. یکی از راه‌های آن تأسیس کنسولگری و تلگراف‌خانه در خلیج فارس بود تا بمبئی را به جاسک، جزایر هنگام، قشم، بندرعباس، کرمان و سرانجام تهران متصل کند. در سال‌های نخستین

دهه‌ی هشتاد (قرن سیزدهم ه.ق.) انگلستان تلاش خود را برای تأسیس تلگراف‌خانه در بنادر و جزایر خلیج‌فارس آغاز کرد و در سال ۱۲۸۰ ه.ق. / ۱۸۶۳ م. [۱۲۴۲ ه.ش.] سیم تلگراف به ایران رسید. آنها در سال ۱۲۸۵ ه.ق. [۱۲۴۷ ه.ش.] تلگراف‌خانه‌ی هنگام را به همراه ساختمان آن و مایحتاج زندگانی خود بنا نمودند و پرچم خود را در این جزایر برافراشتند. این سیم تلگراف بعداً از هنگام به قشم و بندرعباس منتقل شد (سدیدالسلطنه کبابی، ۱۳۴۲: ۱۳۴ و غلامرضا زعیمی، ۱۳۹۳: ۱۴۹-۱۲۷).

این واقعه نه تنها در میان نخبگان جامعه، بلکه در میان مردمان عادی منطقه نیز واکنش‌های زیادی به همراه داشت و مردم به شیوه‌های مختلف در مورد آن اظهارنظر می‌کردند؛ یکی از این واکنش‌ها، ترانه‌ی طنزی است که با تحریف دوبیتی باباطاهر درباره‌ی یکی از رؤسای انگلیسی تلگراف‌خانه به نام «لبو» سروده شده و سدید بخشی از آن را در کتاب «بندرعباس و خلیج‌فارس» نقل کرده‌است:

بشم و اشّم از این هنگامه در شّم	بشم از قشم و از بندر به در شّم
نویسم نامه‌ای بهر «لبو» من	که این دیری بسه یا دیرتر شّم
	(سدیدالسلطنه کبابی، ۱۳۴۲: ۱۳۵).

نصرک تیزیّن نیز تحت تأثیر جریان‌ها و کش‌مکش‌هایی که وجود داشته‌است، با بدبینی به موضوع احداث تلگراف‌خانه می‌نگرد و ترانه‌ی فوق را می‌سراید. او برخوردهای قوم‌گرایانه و هویت‌های بومی خود را با برجسته‌نمایی «خود» بندری و ایرانی، و حاشیه‌رانی انگلیسی‌ها با برجسب‌های تحقیرآمیز «فرنگی»، «کافر» و «بت‌پرست» یا اینکه فرنگی سیم هجران و جدایی را کشیده‌است و اینکه اگر دست از پا خطا کند به دریا می‌اندازیمش و ... خشم و نارضایتی خود را بیان می‌کند.

این‌گونه واکنش‌ها و دوگانه‌های مسلمان - فرنگی، مسلمان - کافر، بندری - سرحدی و خودی - غیرخودی در فرهنگ منطقه سابقه‌ای دیرینه دارد. گویی حافظه‌ی تاریخی مردم از واقعه‌ی اشغال منطقه به دست پرتغالی‌ها در پنج قرن پیش، هنوز از یاد نرفته؛ زیرا این وقایع در ادبیات مکتوب هرمزگان نیز انعکاس زیادی داشته‌است. سراینده‌ی ناشناس جنگ‌نامه‌ی کشم - که آن مثنوی نیز سروده‌ای عامیانه‌است - در مثنوی خود، از تقابل میان ایرانیان و پرتغالی‌ها برای آزادسازی جزیره‌ی قشم از همین الفاظ و ادبیات استفاده کرده‌است. او در آن زمان که مفهومی از هویت ملی در میان نبود، هویت جغرافیایی و قومی را با هویت نیرومند دینی درآمیخت و بیگانگان را با ترکیباتی مانند فرنگی کافر، فرنگی گبر، فرنگی سگ بدسگال، گبر خر، سگ ناجوانمرد و ... به باد انتقاد گرفت و بر آنها تاخت:

چو الف و ثلاثین بد از هجر سال	بیامد یکی لشکر از پرتگال
به هم باز کردند بنیاد جنگ	سپاه مسلمان و اهل فرنگ ...
شنیدم یک روز وقت زوال	فرنگان شوم سگ بدسگال ...
	(وئوقی و دیگران، ۱۳۸۴: ۷).

یا بیت زیر:

به اقبال نواب عالی با عدل و داد	مسلمان شکست فرنگی بداد
	(همان: ۱۱).

«پس از امضاء قرارداد سال ۱۹۰۷ م. [۱۲۸۶ ه. ش] انگلستان برای حفظ منافع خود در مناطق جنوبی ایران، علاوه بر خطوط تلگراف در پی احداث یک راه شوسه میان بندرعباس و کرمان برآمد. این راه نقش مهمی در انتقال نیروهای وابسته به انگلیس S.P.I. (پلیس جنوب) برای شورش سعیدآباد علیه انگلیسی‌ها داشت. موفقیت دیگر بریتانیا این بود که اخبار داخلی ایران را به سرعت مخابره می‌کردند. سرانجام دولت انگلستان در سال ۱۳۲۴ م.ق. [۱۲۸۶ ه. ش.] در صدد برآمد تا سیم تلگراف بندرعباس را به کرمان متصل نماید سیم‌کشی از محل کنسولگری انگلیس در بندرعباس [کوی سیم‌بالای فعلی] به سمت کرمان هفت ماه طول کشید و در سال ۱۹۰۷ م. [۱۲۸۶ ه. ش.]. تلگراف‌خانه‌ای در بافت ایجاد شد.» (سدیدالسلطنه کبابی، ۱۳۴۲: ۲۷۱ و ۲۷۰).

۴-۲- کشف حجاب و متحدالشکل کردن لباس زنان و مردان

سیاست‌های رضاشاه برای نوسازی جامعه، بدون برنامه‌ریزی مشخص و در نظر گرفتن ریشه‌های دینی و فرهنگی ملت ایران بود و از درون جامعه نشأت نمی‌گرفت، بلکه آمرانه و از بالا و همراه با زور و تهدید و ارباب و بهره‌کشی از طبقات پایین جامعه بود. وی در آرزوی دیرینه‌ی تبدیل امپراتوری چند قومی به دولتی واحد، با مردمی واحد، با یک قوم، یک زبان، یک فرهنگ و یک قدرت سیاسی بود و برای رسیدن به این هدف به کارهای نسنجیده و عجولانه و ظاهرنمایانه‌ای پرداخت؛ مثلاً «در اواسط مرداد ۱۳۰۶ دولت ایران تصمیم گرفت، کلاه پهلوی را که مشابه کلاه کپی فرانسه بود، به عنوان کلاه رسمی مردان ایرانی باب کند. عرضه داشت کلاه جدید همزمان بود با تصویب قانون نظام وظیفه و عرفی کردن دستگاه قضایی که همه به ناآرامی گسترده در کشور منجر شد.» (اتابکی، ۱۳۸۵: ۱۹۵).

در سال ۱۳۰۷ ه. ش. با فشار رضاشاه، مجلس نیز لباس‌های سنتی را غیرقانونی و مردان را - به جز روحانیون رسمی - به پوشیدن لباس‌های مدل غربی و کلاه پهلوی موظف کرد. پس از هشت سال، کلاه بین‌المللی - کلاه نمودی اروپایی - جایگزین کلاه پهلوی شد و عناوین افتخاری باقیمانده پس از قانون حذف القاب (مصوبه‌ی نهم مرداد ۱۳۰۴) را نیز منسوخ و به تقلید از ماشین تبلیغاتی ایتالیای فاشیست و آلمان نازی، سازمان پرورش افکار ایجاد کرد و کتاب، مجله، روزنامه و برنامه‌های رادیویی را به خدمت ایدئولوژی و افکار خود درآورد.

رضاشاه به دنبال اقداماتی که قبلاً برای بهبود موقعیت زنان به اجرا درآورده بود، در سال ۱۳۱۳ ه. ش. بلافاصله پس از دیدار از ترکیه - که در آنجا نیز مصطفی کمال آتاتورک به اقدامات مشابهی دست زده بود - اقداماتی آغاز شد و مؤسسات آموزشی به ویژه دانشگاه تهران درهای خود را به روی زنان باز کرد. اماکن عمومی مانند سینماها، کافه‌ها و هتل‌ها در صورت تبعیض قائل شدن میان زن و مرد، می‌بایست جریمه‌های سنگینی پرداخت کنند و به دنبال آن رضاشاه دستور کشف حجاب داد و پوشیدن چادر را ممنوع کرد. اما مردم این اقدامات را نه آزادی زنان، بلکه نوعی سرکوب قلمداد می‌کردند (نک. آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۱۸۰-۱۷۶).

zanon marey dâman kašon	زَن مری دامن کَشَن
pâ manosi ru xiyâbon	پا مَنسی رو خیابَن
borka az rut akanen	بُرکه از روت اَکَن
honden az tehrân telgerâf	هُنَدِن از تهرآن تلگراف
bâzâr e.lân akonen	بازار اعلان اَکَن
kolâ šovârden bey zanon	کلاه شوارِدِن بی زَن
borka az rut akanen	بُرکه از روت اَکَن
borka az rut akanen	بُرکه از روت اَکَن

(ذوالفقاری، بی تا: ۳۷ و ۳۶).

یا در ترانه‌ای دیگر کلاه‌پهلوی را به سخره می‌گیرد:

Konduk kolâhen ey šâh	کُنْدوک کلاهِن‌ای شاه
Katel gavâhen ey šâh	کَتَل گواهِن‌ای شاه

(همان: ۸۶).

شکی نیست که مردم سنتی و عقب‌نگه‌داشته شده‌ی آن روزگار، به هیچ وجه آمادگی ذهنی پذیرش این تحولات عجولانه را نداشتند و با توسل به نخبگان یا کسانی که از زبان آنها سخن می‌گفتند، نسبت به این رویدادها واکنش نشان دادند. ترانه‌های فوق، ناراضیتی مردم را از اقدامات نسنجیده‌ی رضاشاه مبنی بر نوسازی و مدرنیسم آمرانه، به خوبی نشان می‌دهد. به روایت برخی از مطلعین محلی (گفت‌وگو با غلام خودستان)، حتی روستاییانی که برای فروش سبزیجات، هیزم، زغال و سایر مایحتاج مردم به شهر بندرعباس می‌آمدند، پس از دیدن پلیس و نیروی انتظامی که بازوهای اجرایی سیاست‌های او بودند، الاغ یا گاری و بساط خود را با بار آن رها می‌کردند و پا به فرار می‌گذاشتند؛ در غیر این صورت، لنگ، لنگوته، لجک و عمامه‌ی آنها توسط پلیس برداشته می‌شد و آنها را لخت می‌کردند. به همین سان زنان برقع‌پوش نیز به دستور پلیس رضاشاه، مجبور می‌شدند یا برقع (روبنده) را از صورت بردارند، یا به مکان‌های عمومی شهر وارد نشوند.

مخالفت طبقه‌ی متوسط با رژیم رضاشاه، در سال‌های ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ آشکار شد. اعتراضات ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ واکنشی بود به اجرای قوانین غیردینی داور - وزیر دادگستری - و اعزام جوانان به خدمت سربازی:

čuko mabari ejbâri	چوک مَبَری اجباری
ke doxtan gonâhen ey šâh	که دُخت گَناهَن‌ای شاه

(همان: ۸۶).

و ناآرامی‌های سال‌های ۱۳۱۵-۱۳۱۴ ه.ش. که به علت کشف حجاب زنان و ترویج کلاه بین‌المللی آغاز شد، شکاف بین مردم و شاه را گسترش داد. در یکی از اسناد حکومت دشتی و دشتستان، سدیدالسلطنه‌ی کبابی در گزارشی انتقاد خود را از اجرای قانون متحدالشکل کردن لباس در بندرلنگه این چنین بیان کرده‌است: راجع به متحدالشکل کردن، وضعیات بندرلنگه و بنادر شیبکوه به غیر از بنادر دیگر است؛ چون بیشتر سکنه‌ی آن را تازی نژادها تشکیل داده‌اند و به ملاحظه‌ی قرب جوار با دویی و بنادر عمان، به اندک فشار موجب مهاجرت اهالی می‌شود. چنان که در سده‌ی ۱۳۱۹ ه.ق. [۱۲۸۰ ه.ش] حکومت بنادر لنگه احصائیه نمود و نفوس آن سی و هفت هزار نفر شده و امروز هرگاه به شمار آیند، هفت هزار نفر هم نخواهد بود. علت مهاجرت، ایجاد گمرکی به ریاست بلجیکی‌ها بود. هر چه فشارهای دیگر مزید شد، مهاجرت هم مزید شده و به همین لحاظ سخت‌گیری و لباس متحدالشکل صحیح نبوده. حالت حالیه، تقریباً سه ربع سکنه کلاه پهلوی پوشیده‌اند. در تابستان و بهار، عموم اهالی لباسشان پیراهن بلند و شلوار نازک یا فوطه است. به غیر از جوان‌ها و اشخاص متجدد که کت و شلوار پوشیده ... هرگاه حکم اجبار پیش آید، عده‌ی دیگر باز مهاجرت خواهند نمود... (نقوی و محسنی، ۱۳۹۵: بی‌جا).

۳-۴ قانون نظام وظیفه‌ی اجباری

در آخرین روزهای مجلس چهارم، رضاخان لایحه‌ی نظام وظیفه‌ی اجباری را به مجلس داد. در این لایحه پیشنهاد شده بود که مردان جوان باید دو سال کامل در خدمت نیروهای مسلح قرار گیرند. به نظر رضاخان سربازگیری عمومی، ارتش حرفه‌ای را در حقیقت به ارتش ملی تبدیل می‌کرد. به اعتقاد بیشتر زمین‌داران بزرگ، چنین نظام وظیفه‌ای اقتدار پدران‌های آنها را از بین می‌برد و نیروی کار اصلی را از روستاهایشان خارج می‌کرد و از دیدگاه علما به ویژه آیت‌الله مدرس، تلقین و آموزش در یک نهاد غیرمذهبی با اداره‌ی افسران ضد روحانی، اخلاق اجتماعی و دیانت عمومی را فاسد می‌کرد. بنابر فتواهای جداگانه‌ی برخی از علما، خدمت نظام، اصول تشیع و بنیادهای اسلامی را به خطر می‌انداخت (نک. آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۱۶۴ و مک دانیل، ۱۳۸۹: ۱۰۲-۸۷).

نصرک در این مورد سروده است:

do sâl bey pose mâ ejbâri šobo

دو سال بی پُس ما اجباری شُب

bey zan pose mâ bigâri šobo

بی زن پُس ما بیغاری شُب

(ذوالفقاری، بی‌تا: ۷۰).

یا در ترانه‌ای دیگر:

nezâm vazifa šoborden bey kâsem

نظام‌وظیفه شُبردن بی کاسم

az sokmati i:kâsem dar safar bu

از سُکمتی ای کاسم در سفر بو

xejâlti bâ nemekou kalsafar bu

خجالتی با نمکو کل صفر بو

(همان: ۵۵).

و در ترانه‌ای دیگر که قبلاً نیز به آن اشاره شد:

čuko mabari eǰbârî

چوک مَبَری اجباری

ke doxto gonâhe ey šâh

که دُخت گناهن ای شاه

(ذوالفقاری، بی تا: ۸۶).

به تصریح بیشتر منابع تاریخی این خطه و اسناد و گواهی‌های موجود، قانون نظام وظیفه‌ی عمومی یکی از عوامل مهم مهاجرت افراد و نیروهای کار جوان به کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس، یا فرار و مخفی شدن و پناه بردن آنان به روستاها و آبادی‌های دور افتاده شد. این امر بسیاری از شهرهای این منطقه مانند بندرعباس، میناب، بندرلنگه و جزیره‌ی قشم را دچار اختلال اقتصادی نمود و نیروهای فعال اقتصادی را از این شهرها دور کرد. مضاف بر اینکه، آنان مدت دو سال از شهر و خانواده‌ی خود دور و از چرخه‌ی اقتصادی جامعه به عقب رانده می‌شدند، ولی علی‌رغم این پیامدهای اقتصادی و اجتماعی که برآن متصور بود و با وجود مخالفت‌های نمایندگان مجلس شورای ملی و راضی نبودن آنها «رضاخان فرصت را غنیمت شمرد تا در فاصله‌ی میان مجلس چهارم و پنجم، با اصلاح‌طلبان غیرمذهبی که در سال ۱۲۸۵ به بعد طرفدار نظریه‌ی سربازگیری عمومی بودند، متحد شود. رضاخان با به کارگیری ارتش برای دستکاری در انتخابات، بیشتر حوزه‌های قبیله‌ای توانست اکثریتی مؤثر از حزب سوسیالیست و حزب تجدد را وارد مجلس جدید کند. این اکثریت بلافاصله به اصلاحات گسترده‌ای دست زدند، رضاخان را به عنوان نخست‌وزیر انتخاب کردند و مجلس جدید لایحه‌ی نظام وظیفه‌ی اجباری را در سال ۱۳۰۴ تصویب کرد.» (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۱۶۵ و ۱۶۴).

۴-۴- جزیره‌ی باسیدو در روابط ایران با انگلستان

ey dovou ey dovou bey mâ šobo bâseidu

ای دوو، ای دوو، بی ما شُبو باسیدو

bâseidu va i:xâši zoqâl ba poštmô šokaši

باسیدو وا ای خاشی، زغال به پشتم شُکشی

(ترانه‌های نویافته‌ی نصرک به نقل از محمد زرپور).

باسیدو یکی از بندرگاه‌های دماغه‌ی شمالی جزیره‌ی قشم است. در دوران فتحعلی‌شاه قاجار، انگلستان از پادشاه قاجار اجازه گرفت تا در آن مکان، پایگاه نیروی دریایی بزرگی را تأسیس کند. این پایگاه دارای چندین آسایشگاه برای سربازان، انبار زغال، بهداری، زمین ورزشی، تأسیسات بی‌سیم و اسکله بود و ظاهراً برای مبارزه با دزدان دریایی قبیله‌ی «جواسم» و اعراب «بنی هوله» و جلوگیری از تجارت برده احداث شده بود؛ اما آنها این پایگاه را برای سرکوبی اعراب سواحل خلیج فارس، انهدام ناوگان دریایی و بازرگانی ایران، مراقبت بر اوضاع سیاسی سواحل خلیج فارس و نظارت بر اعمال و اقدامات سیاسی دولت‌های اروپایی در خلیج فارس مورد استفاده قرار داد.

احمد اقتداری در مقاله‌ی «حقوق حقه‌ی ایران بر چهار جزیره‌ی تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی و باسعیدو» می‌نویسد:

در سال ۱۹۰۹ م. / ۱۳۲۶ ه. ق. [۵۱۲۸۸ ه. ش.] پس از سی سال که فعالیت انگلیس در آن جزیره به چشم نمی‌خورد، بار دیگر انبارهای زغال جزیره را برای سوخت کشتی‌های انگلیسی ذخیره کردند - که بعدها در جنگ جهانی اول استفاده شد - و پرچم انگلیس همچنان بر فراز پایگاه باسعیدو برافراشته شد. آن منطقه به باسعیدوی انگلستان معروف شد و رفته رفته به عنوان مالک آن منطقه، اراضی اطراف را نیز تصرف کردند، ساختمان‌های زیادی در آن احداث شد و اتباع انگلیسی زیادی نیز در آن مقیم شدند. انگلیسی‌ها علاوه بر باسعیدو با اشغال جزیره‌های هرمز، قشم، ابوموسی، تنب، بحرین، غنم، آن مکان‌ها را به صورت پایگاهی مستحکم درآوردند و موفق شدند سراسر خلیج فارس را تحت کنترل و نفوذ خود درآورند. با تغییر فرماندهی نیروی دریایی انگلیس، او پایگاه باسعیدو را بهترین نقطه برای استقرار قوای عمده‌ی دریایی تشخیص داد و به توسعه‌ی آن پرداخت، ولی مرگ به وسیله‌ی مالاریا، بیماری رشته و حصه در این پایگاه، موجب شد تا فرماندهی نظامی انگلیسی دستور تخلیه و تقلیل تمرکز نیروی دریایی این منطقه را صادر کند. اما آنها تأسیسات خود را در این جزیره حفظ کردند و یکی از اتباع ایرانی به نام «حسین محمد» را به سرپرستی ابنیه‌ی خود برگزیدند و شعبه‌ای از تلگراف‌خانه‌ی «هندواروپ» را نیز به آنجا منتقل کردند.

شیوع این بیماری‌ها که انگلیسی‌ها را فراری داد، دامن‌گیر اهالی جزیره نیز شد. یکی از مبتلایان به مرض رشته (پیوک یا نارو)، خود نصرک بود که احتمالاً در همین سال‌ها در جزیره‌ی قشم و باسعیدو می‌زیست. دو خواهر نصرک نیز در قشم و باسعیدو می‌زیستند و در همان مکان دفن شده‌اند. او ترانه‌ای درباره‌ی این بیماری خود سروده و از درد و رنج آن نالیده‌است:

ey dād-o-bidād az setame nāru	ای دادو بیداد از ستم نارو
ey nāla-vo-faryād az setame nāru	ای ناله و فریاد از ستم نارو
mardone nāmāvar zanone mā peykar	مَرْدُن نام‌آور، زَنُن ماه‌پیکر
xāften ba ruye bastar az setame nāru	خافتن به روی بستر، از ستم نارو
(ذوالفقاری، بی‌تا: ۹۱).	

اقتداری در ادامه‌ی همان مقاله می‌نویسد:

«پس از تأسیس نیروی دریایی ایران در سال ۱۳۱۱ یک سال بعد در سال ۱۳۱۲، دریادار بایندر با ناو پلنگ مأموریت خود را انجام داد و پرچم انگلستان را در باسعیدو پایین کشید و به جای آن پرچم ایران را برافراشت. این واقعه باعث گفت‌وگو و کش‌مکش زیادی بین ایران و انگلستان شد و موضوع به مجلس قانون‌گذاری ایران و انگلستان و جامعه‌ی ملل نیز کشیده شد. پس از برداشتن پرچم انگلیس از باسعیدو، پرچم آن کشور از جزایر هنگام، هرمز، بوشهر که بر روی چراغ‌های دریایی برافراشته می‌شد، نیز برداشته شد و باسعیدوی قشم پس از یکصد و یک سال به آب و خاک ایران بازگشت.» (اقتداری، ۱۳۷۱: ۳۸۲-۳۷۷).

۴-۵- اوضاع اقتصادی و اجتماعی بندرعباس

۴-۵-۱- اختلافات طبقاتی و نابرابری اجتماعی

banderabâsi nemat geronen	بندرعباسی نعمت گرّئن
banderabâsi jâye jâhelonen	بندرعباسی جای جاهلّئن
ba nesf šov qroxte zane ...	به نصف شو گروختن زن...
ke Fetna az zanone tâjeronen	که فتنه از زنّ تاجرّئن
kašidan ran-je-bad nâmi faxiron	کشیدن رنج و بدنامی فخرّئن
ke fetna zir sar heidar bâdiyonen	که فتنه زیر سر حیدر بادیونن

(ذوالفقاری، بی تا: ۹۱).

نصرک در این ترانه به وضعیت اقتصادی بندرعباس، تفاوت‌های طبقاتی و به خصوص وقایع سال ۱۳۰۷ این شهر اشاره می‌کند؛ یعنی زمانی که بندرعباس در حدود ده هزار نفر جمعیت داشت و کسب و کار عمده‌ی اهالی، ماهیگیری، دریانوردی و پیله‌وری بود. در آن هنگام، شهربانی کل کشور افراد شرور را برای تنبیه از تهران و سایر شهرستان‌ها، به نقاط بد آب‌وهوا و فاقد امکانات مانند بندرعباس، بندرلنگه، خارک و ... تبعید می‌کرد. بندرعباس به دلیل گرمای شدید و نبودن امکانات رفاهی، یکی از تبعیدگاه‌های تبهکاران و آدم‌های شرور - جاهلّئن - بود. یکی از معروف‌ترین آنها طیب رضایی است که از بزن بهادرهای معروف میدان تره‌بار تهران بود. آنها در سطح شهر پراکنده بودند و گه‌گاه به زورگیری و اذیت و آزار مردم، تجاوز، چاقوکشی و ... می‌پرداختند؛ یعنی سال‌های نخست حکومت رضاشاه که توأم با بی‌ثباتی اقتصادی، کم‌یابی و گرانی ارزاق عمومی، ناامنی و ... بود، مردم بی‌دفاع شهر برای مقابله با این افراد و محافظت از جان و مال خود، در هر محله گروه‌هایی از «جوانمردان» داوطلب تشکیل داده‌بودند. یکی از این گروه‌ها که از آن نام برده شده به «حزب گرگاش» معروف بود (جلالی، ۱۳۸۷: ۸۰).

نصرک در این ترانه علاوه بر جاهل‌ها، از چند گروه قدرتمند اقتصادی دیگر در بندرعباس نام برده است؛ یکی از این گروه‌ها حیدرآبادی‌های مقیم بندرعباس بوده‌اند. وی در سرشماری جمعیت و مونوگرافی بندرعباس در آن روزگار، در جایی گفته است که حیدرآبادی‌ها بیست انبار کالا، سی و پنج خانه، چهار تجارت‌خانه و هشتاد و یک مغازه را در مالکیت خود دارند و در جای دیگر طایفه‌ی هندوهای بندرعباس را بالغ بر هشتاد نفر برشمرده که اغلب به صورت مجرد زندگی کرده‌اند و هر دو سال یک‌بار جای خود را به نیروهای دیگر می‌دهند. تجار حیدرآبادی مقیم بندرعباس دو طایفه بوده‌اند؛ یک طایفه، اجدادشان از حیدرآباد هند به بندرعباس آمده بودند و عمده‌ی تجارتشان در واردات

از داخل ایران است، طایفه‌ی دیگر هندو نیز اهل سند هستند و عمال و بلده‌ی شکارپور محسوب می‌شوند که به نمایندگی از طرف آنها به بندرعباس آمده‌اند. منابع ثروت بندرعباس در دست آنها است و وکلای آنها در کرمان‌اند. هندوها نه تنها از رباخواری و وام‌دادن و صراف‌ی، بلکه در سلف خری محصولات کشاورزی بندرعباس نیز فعال بوده‌اند. آنها محصولات را با نصف قیمت، از قبل خریداری می‌نمودند. همین‌طور، حواله و برات بمبئی و کرایه‌ی داخله را در اختیار داشته و اجناس خارجه را از لندن و نقاط دیگر به وسیله‌ی اربابان خود وارد می‌نموده‌اند (نک، سدیدالسلطنه‌ی کبابی، ۱۳۴۲: ۱۷۹).

هندوها با دادن هدایایی به حاکم بندرعباس، محمدحسن خان سعدالملک، در سال ۱۲۷۰ ه. ش. معبد باشکوهی در بندرعباس بنا کردند که محل نیایش و اجرای مراسم مذهبی آنها بود و امروزه یکی از مکان‌های تاریخی این شهر است. این نیز یکی از نشانه‌های نفوذ و قدرت اقتصادی هندی‌ها در این شهر بود.

با توجه به اوضاعی که از وضعیت اقتصادی بندرعباس در دست است، اقتصاد این شهر بر پایه‌ی دریانوردی، صیادی، کشاورزی، صادرات و واردات و حمل و نقل می‌چرخید و نیرومندترین طبقه از نظر اقتصادی و مالی، چند سرمایه‌دار بومی و حیدرآبادی‌های هندی‌تبار بودند. پس بی‌سبب نیست که نصرک این ترانه را سروده‌است؛ زیرا او نیز در زمره‌ی طبقه‌ی پایین‌دست و قشر کارگری بندرعباس قرار داشته و این نابرابری طبقاتی را به عینه دیده، حس نموده و در این بین آشکارا از این قشر نام برده‌است:

که فتنه زیر سر حیدر بادیونن
که فتنه زیر سر زن تاجرونن

۴-۵-۲- دیوان‌سالاری و مدیریت اقتصادی

در این ترانه‌ها تنها به موضوع تبعیض و اختلافات طبقاتی اشاره نشده‌است، بلکه سایر تحولات اقتصادی بندرعباس از ابتدای حکومت رضاشاه تا زمانی که از بندرعباس به آفریقای جنوبی تبعید می‌شود نیز به چشم می‌خورد. یکی از این وقایع به صورت شفاهی دهان به دهان گشته و آن، ابراز نارضایتی رضاشاه از رئیس اداره‌ی گمرک - که شخصی غیربومی به نام «مینا» بود - در هنگام خروج از بندرعباس است؛ چرا که رضاشاه با مشاهده‌ی وضعیت اسفبار گمرک و اسکله‌ی بندرعباس، به او پرخاش و وی را توبیخ می‌کند. آقای مینا مدتی بعد می‌میرد. این واقعه در افواه عمومی به صورت افسانه درمی‌آید و شایع می‌شود: رضاشاه به مینا گفت برو بمیر و مینا هم از هیبت او مرد.

گمرک و اسکله در آن زمان، شاه‌رگ حیاتی اقتصاد بندرعباس بود. کارگران اسکله، باراندازان، حمل‌دستی‌بار و کوله‌بری بیشتر به وسیله‌ی کارگران بومی سیاه‌پوست انجام می‌شد و ظاهراً در انحصار آنها بود. در اسناد گمرک بندرعباس نیز در همان زمان، قراردادی به نام قرارداد حمل‌باشی وجود دارد که با «مشهدی نجف» - که نصرک در منزل او می‌زیسته و همان‌جا نیز فوت کرده - موجود است. آن قرارداد را نیز سدیدالسلطنه‌ی کبابی در کتاب‌های «بندرعباس و خلیج فارس» و «سرزمین‌های شمالی پیرامون خلیج فارس و دریای عمان در صد سال پیش»، به نام قرارداد حمل‌باشی ثبت نموده‌است (سدیدالسلطنه کبابی، ۱۳۴۲: ۱۹۹-۱۹۷؛ سدیدالسلطنه کبابی، ۱۳۷۱: ۲۵۴-۲۵۲).

نصرک پس از فوت رئیس گمرک، «مینا»، به دلیل نزدیکی و الفت با کارگران گمرک، همچنین شرکت گاه و بیگاه نصرک در شادخواری‌ها و شب‌نشینی‌های رئیس و کارمندان گمرک بندرعباس و اجرای موسیقی برای آنها (گفت‌وگو با غلام خودستان) از مرگ او متأثر شده و ترانه زیر را سروده‌است:

ای خلق بر سر بزنی که رئیسِ گمرک مُردن	ey xalq bar sar bezani ke ra,ise gomrok morden
به سینه خَنجَر بزنی که رئیسِ گمرک مُردن	ba sina xanjar bezani ke ra,ise gomrok mord
وقتی که مُرد خواری شُکه، تو ماشین باری شُکه	vaxti ke mord xâri šoke tu mâšine bâri šoke
مِحت و غم یاری شُکه، که رئیسِ گمرک مُردن	mehnat-o-qam yâri šoke ke ra,ise gomrok morden

(ترانه‌های نویافته‌ی نصرک به نقل از محمد زرپور).

۴-۵-۳- نوسازی و توسعه‌ی اقتصادی بندرعباس

تحولات اقتصادی بندرعباس را نیز می‌توان از میان این ترانه‌ها جستجو کرد؛ یعنی نوسازی آمرانه‌ی رضاشاه که می‌خواست آن را به زور اسلحه و چماق و بهره‌کشی از طبقه‌ی فرودست جامعه عملی نماید، هر چند که عامه‌ی مردم نیز از آن سود و بهره می‌بردند، اما این اصلاحات بدون برنامه‌ی مدون و علمی و برنخاسته از درون جامعه بود. یکی از این اقدامات در بندرعباس که موجب ایجاد اشتغال و گسترش شهر شد، احداث کارخانه‌ی اطلس (نک. سایانی، ۱۳۸۶: ۱۱۸) در سال ۱۳۱۵ بود که با طراحی مهندسان هلندی انجام و دو سال بعد به کارخانه‌ی شیلات بندرعباس تبدیل شد و بسیاری از کارگران و ماهی‌گیران و شناورهای دریایی از آن بهره‌مند شدند. مورد دیگر کمک به راهاندازی کارخانه‌ی ریسندگی خنجی در کوی خواجه‌عطاء بندرعباس بود (نک. همان: ۱۱۸ و جلالی، ۱۳۸۷: ۸۰) که نزدیک به هزار و پانصد نفر کارگر در سه شیفت، در آن کارخانه کار می‌کردند و نخ‌های تولید شده را به داخل ایران می‌فرستادند و قسمت عمده‌ی آن به اصفهان صادر می‌شد که در آن زمان کارخانه‌های نساجی زیادی در آن شهر فعال بود و به منچستر ایران معروف شده بود.

احداث این کارخانه تحولات زیادی در بندرعباس ایجاد کرد؛ چه از لحاظ تعداد قابل ملاحظه‌ی کارگران که به همراه خانواده‌های خود از اطراف شهر به بندرعباس مهاجرت کردند - براساس آمار در این سال‌ها جمعیت بندرعباس از ده‌هزار نفر در ابتدای حکومت رضاشاه به هفده هزار نفر بالغ شده است - و چه از نظر مشاغل وابسته به آن مانند حمل‌ونقل دریایی و زمینی و خدمات جنبی آن. این کارخانه که پس از جنگ جهانی دوم تعطیل شد، به وسیله‌ی مهندسین انگلیسی راهاندازی و اداره می‌شد و نظم و انضباط ویژه‌ای داشت. برای کنترل نیروی عظیم کارگری آن به چندین نفر بازرس، سرکارگر و نیروهای انتظامی نیاز بود تا بی‌وقفه به حراست از آن مشغول شوند؛ گویا این سرکشی و نظارت با سخت‌گیری و خشونت نیز توأم بوده‌است. یکی از این بازرس‌ها «حسین ناخدایی» نام داشت. نصرک در یکی از ترانه‌ها، به کارگران زن و مرد کارخانه‌ی خنجی که احتمال دارد یکی از آنها نیز

خودش باشد، چنین هشدار می‌دهد:

docto horosti kalandar honden	دُخت هُرسی کلندر هُندن
horosti kâr bokoni bâzras honden	هُرسی کار بکنی، بازرس هُندن
vaxti hosein atâ vallâ âbru iša	وَختی حسین آتا واله آبرو ایشه
kašida râst akont azant pâ gooša	کَشیده راست اکنت، آزنت پا گوشه
vaxti hosein atâ hoseine nâkhodâei	وَختی حسین اتا، حسین ناخدایی
docto kâr bokoni makoni nogâei	دُخت کار بکنی و مکنی نگاهی
biyâ bâzras ke bâlâ bâr agardet	بیا بازرس که بالا بار اگردت
tofang bar kula-o-bâzâr agardet	تفنگ بر کوله و بازار اگردت
biyâ bâzras ke bârâ bâzrasi kon	بیا بازرس که بارا بازرسی کن
boro kârxuney xonji sar rasi kon	برو کارخونه‌ی خنجی سررسی کن
(ذوالفقاری، بی تا: ۶۳).	

نصرک همچون مورخی متعهد علاوه بر توسعه‌ی اقتصادی و نوسازی بندرعباس، جغرافیای تاریخی، محل استقرار مردم و مکان‌هایی را که در آن می‌زیسته‌اند نیز موردتوجه قرار داده‌است. او در ترانه‌ی زیر، نام محله‌های آباد بندرعباس در زمان خود را ثبت نموده‌است:

بشنو از کصه‌ی بندرعباس، زن و مرد از شراب الوان مست

bešnow az kessay banderabbas zan-o-mard az šarâbe alvân mast
چهاربِق اشرفی زنان، سنگل ساعت جوانان مست
čârbarq ašrafi zanon sangal-e-sâ,at javonon mast
مست سرریغ و جامه‌ی تمشید، خواجه‌طا گلرخان خندان مست
mast sariq-o-jâameye tamšid xoâjatâ golroxân xandân mast
مست پُش شهر سنگسر بسیار، نابن سبزی و گلستون مست
mast poššahr sangsar besyâr nâban sabzi-o- goleston mast
مست گل کنی و اسپتال خونه، باغ گورن و شاه‌پیون مست
mast gelkani-o-espetâlxona bâq-e-gowron-o-šâheparion mast
مست و متهوش، پنج بابای‌زار جمله حمال و نقیبان مست
mast-o-mathuš panj bâbâye zâr jomla hammâl-o-naqibon mast
(ترانه‌های نویافته‌ی نصرک، نقل از محمد زرپور).

۴-۵-۴- گرانى، قحطى و تورم اقتصادى

زمانى كه جنگ جهانى دوم شروع مى شود و ايران توسط قواى متفقين اشغال مى گردد، به سبب ركود اقتصادى و فشار مالىاتى و بالا رفتن دستمزد كارگران و ... كارخانه‌ى ريسندگى خنجى نيز رونق خود را از دست مى دهد كه اين امر مقارن است با سال ۱۳۲۸ (نك. جلالى، ۱۳۸۷: ۸۰). بار ديگر فشار اقتصادى، تورم و گرانى و كمبود محصولات غذايى، گريبان‌گير مردم مى شود و نصر ك را وامى دارد تا بسرايد:

gandom-o-jow geronen	گندم و جو گرنن
az roxe bom zir bi	از رُخِ بُمِ زيرِ بى
gandom-o-jow ey delo jon zir bi	گندم و جو اى دل اى جان زيرِ بى
rasme grâmâfon gom bu	رسمِ گرامافون گُم بو
kessey râdiyonen	كصّه‌ى رادىونن
az rox-e-bom zir bi	از رُخِ بُمِ زيرِ بى

(ذوالفقارى، بى تا: ۸۳).

اين وضعيت در بين دو جنگ اول و دوم جهانى به صورت متناوب ادامه داشته است. روزنامه‌ى اطلاعات در شماره‌ى ۲۴ آذرماه ۱۳۰۹ نوشته است: «بازار تجارت بندرعباس فعلا ساكت و اجناس قدرى تنزل كرده است، ولى گندم به گراني يك من، دو قران و دو قران و نيم باقى مانده است و احتمال زيادتر هم دارد ...» (حبیبی و انوری، ۱۳۸۷: ۲۲۶). يكي ديگر از نمونه‌هاى فقر اقتصادى كه در ترانه‌هاى نصر ك نمود پيدا كرده است، قحطى و گرسنگى و ناامنى است؛ زيرا جنگ جهانى اول و دوم علاوه بر معضلات داخلى، خرابى‌هاى جديدى براى ايران به بار آورد. به دليل وقوع آشوب و جنگ‌هاى داخلى در سراسر ايران، خطر تجزيه‌ى بخش‌هاى از كشور وجود داشت و عملاً اين كشور به ميدان كارزار نيروهاى متخاصم تقسيم شده بود؛ بسيارى از مردم كشته شدند، ارتش مهاجم زمين‌هاى مزروعى آنان را آتش زد. از طرف ديگر، كشاورزان را از مزارع جمع‌آورى و آنها را مجبور كردند تا روى پروژه‌هاى نظامى كار كنند. سيستم‌هاى آبيارى كه نياز به مراقبت و نگهدارى دقيق داشت، از ميان رفت و زمين‌هاى مزروعى و احشام تقليل يافت. جنگ‌ها موجب افت جمعيت شهرى نيز شد. قدرت دولت‌هاى مركزى تقليل يافت. ملاكين محلى و رؤساي قبائل فرصت يافتند تا دوباره ادعاى استقلال كنند و قدرت خود را بازسازى نمايند. در نتيجه‌ى تاخت‌وتاز غربى‌ها در زمان جنگ، برداشت كم محصول، نياز وافر قواى خارجى به مواد غذايى و بدتر شدن سيستم توزيع کالا، در سراسر ايران قحطى‌هاى شديدى روى داد. ملاكين به وسيله‌ى عوامل خود و مقامات دولتى، اين قحطى‌ها را با ذخيره‌سازى و احتكار کالا تشديد كردند (نك. كدى، ۱۳۸۷: ۲۳۰). بايد به اين رويدادها خشكسالى را نيز اضافه كرد:

«در قحط‌سالى دهه‌ى بيست كه وحوش تپه‌ها و كوهپايه‌هاى اطراف به شهر سرازير

می‌شوند، به کودکان هجوم می‌آورند، یوزپلنگ گرسنه به خانه‌ها شبیخون زده و کودکان را می‌ربود. وحشت و اضطراب مردم، فقدان امنیت در شهر، جاده‌ها و روستاها، و در این میان فقر و تنگدستی بهانه می‌شود تا عده‌ای بر جاده‌ها و گردنه‌ها به کمین بنشینند و مسافران را چپاول کنند. نبود آسایش، امنیت با چه قدرت و زیبایی در ترانه‌ی یوزپلنگ تبلور پیدا می‌کند.» (ذوالفقاری، بی‌تا: ۹۱۰).

در یکی دو دهه، قبل از بروز این حوادث نیز منطقه دست‌خوش ناامنی، وحشت و تنگ‌دستی بود؛ چنان‌که روزنامه‌ی حبل‌المتین در شماره ۱۱ شهریور سال ۱۳۰۳ خود از بی‌نظمی و ناامنی در صفحات لارستان و بندرعباس خبر می‌دهد: «... از نکبت دسته‌بندی و پشت‌هم‌اندازی مرکز، یک ماه است که از حیث ناامنی بین بندرعباس و لار، طرق و شوارع عبور مال‌التجاره مسدود؛ چه قوافل مبتلا به دستبرد سارقین شده، چند نفری از مکاری هم مقتول و مال‌التجاره کلی را غارت کرده‌اند ...» (حبیبی و انوری، ۱۳۸۷: ۲۲۱).

گزارش‌هایی که مأموران دولتی در اواخر حکومت قاجار، در مورد کارگزاری بندرعباس به مرکز ارائه می‌دادند از بروز خشکسالی و قحطی، بیماری، زلزله و هجوم روستاییان به شهر بندرعباس حکایت می‌کرد؛ مانند سندهای شماره‌ی ۳۸۲ (شیوع بیماری وبا در میناب)، ۳۷۷ (اغتشاش در میناب و متوقف شدن زلزله در بندرعباس)، ۳۶۷ (وقوع اغتشاش در حوالی بندرعباس)، ۳۹۶ (گرانی اجناس در بندرعباس به واسطه‌ی کم بودن بارندگی در هندوستان)، ۳۵۵ (وقوع خشکسالی در بندرعباس و بندرلنگه) و ... (حبیبی و وثوقی، ۱۳۸۷: ۳۸۵ - ۳۵۵).

zanon berey kebla do.â yuzpalang pidâ buden

زَن بَرِی کِبَلَه دَعا، یوزپلنگ پیدا بودن

bokoniton mâle khodâ yuzpalang pidâ bud

بکنی تَن مال خدا، یوزپلنگ پیدا بودن ...

aga bereim ba bâlâ šahr sare rāhmo doz abane

اگه بِریم بَه بالاشهر، سر راه مُ دُز اَبَنه

na zahmat ididen na zoor šowvo ateyt čukmon abat

نه زحمت ایدیدن نه زور، شوواتیت چوکمن اَبَت

na tir mohasten na tofang na kasi emdâd akont

نَه تیر مُهسِتِن نَه تَفَنگ نَه کسی امداد اکنت

(ذوالفقاری، بی‌تا: ۶۵).

۴-۵-۵- انحطاط اخلاقی و ولنگاری اجتماعی

تغییرات فرهنگی، به تدریج و در طی زمان طولانی انجام می‌پذیرد. برای دگرگونی هر کدام از شاخه‌های فرهنگی، باید صبر و شکیبایی زیادی را تحمل کرد. بحران‌های اجتماعی، فروپاشیدگی نظام اجتماعی، آشفتگی اخلاق، بی‌نظمی، بی‌قانونی و بی‌توجهی به علم و فرهنگ که از زمان حکومت بی‌کفایت قاجاریه شروع شده بود، در زمان پهلوی اول نیز ادامه یافت. این وضعیت بنابر شواهد تاریخی، در اواخر قاجاریه نیز در جامعه‌ی بندرعباس حاکم بوده‌است. در کتاب بندرعباس و خلیج‌فارس در مورد ویژگی و تعداد جمعیت بندرعباس نوشته شده: «... جمعیت این شهر ده هزار نفر است و تقریباً دو ثلث سکنه‌ی عباسی دچار وافور و تریاک‌اند و ده یک سکنه، مشروبات مکثفه بیشتر و سکی و عرق مصرف می‌نمایند (سدیدالسلطنه‌کبابی، ۱۳۴۲:

علاوه بر این وضعیت، رضاشاه که خود فردی عامی بود و سواد کلاسیک هم نداشت، با خصلت و خوی نظامی‌گری رشد کرده بود و درک علمی و درستی از تغییر و تحولات اجتماعی نداشت. او به دنبال نوسازی کورکورانه‌ی جامعه و رشد اقتصادی - اجتماعی ایران بود و می‌دانست که حفظ شرایط موجود نمی‌تواند جامعه را به پیش ببرد. از این رو، بدون مطالعات اجتماعی و زمینه‌سازی قبلی و بدون اتکاء به روشنفکران و نخبگان کشور و با دیکتاتوری مطلقه، در صدد برآمد تا با وضع قوانین، زورگویی، کشیدن بیگاری از کارگران و کشاورزان و اجحاف مأموران دولتی، اصلاحات را از بالا شروع کند و همین موضوع باعث می‌شد تا فشار مضاعفی به طبقات فرودست جامعه وارد نماید. او می‌خواست با پشت کردن به اعتقادات دینی و باورهای ریشه‌دار فرهنگی، خیلی سریع ایران را مانند ترکیه به کشورهای صنعتی اروپا نزدیک کند.

این اقدامات که به وسیله‌ی پسرش نیز در سطحی وسیع‌تر دنبال می‌شد، جامعه‌ای ناهمگن و آش شله قلمکاری ایجاد کرد که در اصطلاح جامعه‌شناسی امروز، به «جامعه‌ی کژمدرن» معروف است. از ویژگی‌های چنین جوامعی، معلق ماندن افراد جامعه و بی‌هویتی آنها است. برای اینکه هرگونه تغییر و تحولات اجتماعی صورت گیرد، ابتدا باید زیرساخت‌های عینی و ذهنی آن ساخته شود، اما مردم بی‌آنکه ذهنیت و اندیشه‌ی خود را با جامعه‌ی نوین همساز کنند، در این فضا گیر افتادند. شتاب این تحولات، به گونه‌ای بود که نه می‌توانستند به گذشته بازگردند و نه خود را با شرایط جدید منطبق کنند. در واقع او با اقدامات خود، می‌خواست جامعه‌ی چند فرقه‌ای ایران را به ملتی مدرن تبدیل سازد.

او «نوسازی را با غربی کردن، و سنت و گذشته را با عدم کارایی اداری و هرج و مرج قبیله‌ای، اقتدار مذهبی و آینده را با یکسان‌سازی، همگونگی فرهنگی و تجانس قومی یکسان می‌دانست. رضاشاه به دولتی فارغ از نفوذ بیگانگان امید بسته و معتقد بود بدون استبداد سیاسی، دسترسی به اصلاحات ممکن نیست، اما از حمایت قشر روشنفکر و تحصیل کرده و احزاب سیاسی به دلیل سرکوب آنها و طبقه‌ی متوسط جدید، بی‌بهره ماند و بدون دخالت آنها حکومت کرد؛ بنابراین هیچ‌گونه پایگاه اجتماعی نداشت و به نحو مخاطره‌آمیزی بر بستر جامعه‌ی ایران معلق بود.» (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۱۲۸-۲۰۳).

از سوی دیگر، حکومت جدید با ماشین‌های تبلیغاتی خود مانند ارتش، دیوان سالاری جدید، رادیو و مطبوعات که در انحصار خودش بود، به ترویج فرهنگ و رفتار غربی و خوش‌باشی‌های زودگذر و عیاشی و ولنگاری و لودگی و بی‌بندوباری جنسی چه به صورت مستقیم و چه غیرمستقیم ادامه داد. غافل از اینکه اروپا، پس از طی قرن‌ها و پشت سر نهادن انقلاب‌های صنعتی، نهضت‌های روشنگری و تحولات علمی، فرهنگی و فلسفی، به این مرحله از رشد رسیده بود. این رویکرد، واکنش‌ها و مقاومت‌های اجتماعی زیادی را به دنبال داشت، اما رفته‌رفته به خاطر بحران هویت و بی‌ثباتی، بسیاری از مؤلفه‌های انحطاط اجتماعی و اخلاقی مانند گسترش فحشا، اعتیاد، می‌گساری، فساد و ریاکاری در جامعه ریشه دواند که نمونه‌های آن را در بیشتر ترانه‌های نصرک می‌توان مشاهده کرد:

ey vây ey vây bi mammad eidali	ای وای ای وای بی محمدعیدعلی
vaxti šahonda čemxo sor šad	وَختی شَهْنَدَه چَم خُ سُر شَدَا
bar tuye bâfur doode por šad	بَر تَوِی بَافور دود پُر شَدَا...
(ذوالفقاری، بی تا: ۱۲).	
یا این ابیات:	
ey mollâ darviš omgo zan makon	ای ملا درویش اُمگُ زن مَکُن
o:ulâde mardom to pâ šaban makon	اولاد مَرْدُم تُ پَاشَبَن مَکُن
az terse laškar to sangar vel etke	از ترس لَشکَر تُ سَنگَر وَل اِتَکِ
zan ba chaket ka to manbar vel etke	زَن بَه چَکِت کَ تُ مَنبَر وَل اِتَکِ
(همان: ۱۷ و ۱۶).	
یا ابیات زیر:	
bey do dang toxma bidin išoke	بَی دو دَنگ تُخْمه بی دین ای شُکِ
hama jâ raft-o-sangin išoke	همه جا رَفت و سَنگین ای شُکِ ...
(همان: ۷۱).	
همچنین این ابیات:	
har kojâ gabbus o târen hamon jâ jâye šomâ	هر کجا گَبُوس و تَارَن هَمُن جا جای شما
har kojâ mašrub o yâren hamon jâ jâye šomâ	هر کجا مشروب و یَارَن هَمُن جا جای شما
har kojâ kuh-o-šekâren hamon jâ jâye šomâ	هر کجا کوه و شکارَن هَمُن جا جای شما
nâban-o-isin-o-sarxon šabaren eške xânom zivaren	نَابَن و اِیسین و سَرخُن شَبَرَن عِشک خانم زیورَن
bešnowv ey zivar nasihat čon hamid nakon	بَشَنو آَی زیور نصیحت، چون حمیده نک
i:emârat mesle divâre čalida nakoni	ای عمارت مثل دیوار چَلیده نَکَنی
âbru xo mesle âbe čakida nakon	آبرُخُ مثل آبِ چَکیده نَکَنی...
(همان: ۴۱).	

نتیجه‌گیری

- بررسی فرهنگ توده‌ای - که بیش از هر مقوله‌ی دیگر در ادبیات، شعر و ترانه تبلور می‌یابد - زبان گویا و بی‌ریای جامعه است و از خلال آن می‌توان بیش از متون رسمی، تاریخی، اسناد و مدارک به ناخودآگاه جمعی انسان‌ها در هر کدام از مقطع‌های زمان دست یافت و ترانه‌های نصرک یکی از این منابع است.

- نصرک که از میان مردم این منطقه برخاسته و زبان گویای آنها شده، از درون ترانه‌های خود بسیاری از جلوه‌های زندگی، وقایع ریز و درشت اجتماعی و سیاسی یک قرن اخیر

بندرعباس را بازگو کرده است. با مراجعه به متن‌های معتبر تاریخی و اسناد و مدارک مربوط به زمانه‌ی این ترانه‌سرا، می‌توان به درستی و دقت‌نظر او در انعکاس این رویدادها در ناخودآگاه جمعی باشندگان این منطقه نیز پی برد.

- این مقاله با عبور از میان ترانه‌های مردمی این خنیاگر، موضوعات مهمی مانند دخالت‌های دولت استعمارگر انگلیس در خلیج‌فارس، سیاست‌های نسنجیده و بی‌برنامه‌ی رضاشاه در مورد سربازگیری اجباری، متحدالشکل نمودن لباس، کشف حجاب، ظلم و اجحاف مأموران دولتی و عوامل دیوانی او را بیان می‌کند. همچنین وقایع دیگری که در تحولات و زندگی روزمره‌ی مردم منطقه مؤثر بوده‌اند؛ مانند تورم، گرانی و نایابی ارزاق عمومی، جنگ‌های جهانی اول و دوم، ناامنی و اغتشاش و اختلافات و برخوردهای نیروهای محلی، فقر، فحشا، بی‌بندوباری اجتماعی و گسست هویت اجتماعی به دلیل گذار جامعه از سنت به مدرنیته، همزمان با ورود عوامل مادی مدرنیزاسیون در جامعه مانند ماشین، کامیون، رادیو، لباس‌های غربی مانند کت و شلوار و کلاه و کراوات و ... را از زبان عریان و چالاک نصرک حکایت می‌کند.

- گونه‌گون بودن، شادابی و تنوع ترانه‌های او از لحاظ شکلی و محتوایی، تأثیرپذیری ترانه‌سرایان مدرن از ایشان و رویکرد اخیر اهالی موسیقی در بازتولید متون شنیداری او، بیانگر اهمیت جایگاه و وزن مهم او در موسیقی روایی این منطقه است.

- ترانه‌های نصرک ظرفیت این را دارد که از منظر زیبایی‌شناسی، مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی و ... در محدوده‌ی بندرعباس قدیم و سایر منطقه‌های جنوب ایران بررسی شود. این مقاله به دلیل محدودیت شکلی مقاله‌های پژوهشی، صرفاً بخشی از قابلیت‌های این ترانه‌سرا را بررسی نموده‌است.

منابع و مآخذ

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۷)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه‌ی احمد گل‌محمدی و دیگران، چاپ سیزدهم، تهران: نی.
- آریان‌پور، امیرحسین (۱۳۷۳)، *جامعه‌شناسی هنر*، تهران: دانشکده هنرهای زیبا.
- اتابکی، تورج (۱۳۸۵)، *تجدد آمرانه*، ترجمه‌ی مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
- اقتداری، احمد (۱۳۷۱)، «*حقوق تاریخی ایران بر چهار جزیره‌ی تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی و باسعیدو*»، در پیوست کتاب سرزمین‌های شمالی پیرامون خلیج‌فارس در صد سال اخیر تألیف محمدعلی سدیدالسلطنه کبابی.
- حبیبی، حسن و انوری، امیرهوشنگ (۱۳۸۷)، *گزیده‌ی مقالات و اخبار روزنامه‌های مهم درباره خلیج‌فارس*، تهران: بنیاد ایران‌شناسی.
- حبیبی، حسن و وثوقی، محمدباقر (۱۳۸۷)، *بررسی تاریخی، سیاسی و اجتماعی اسناد بندرعباس*، تهران: بنیاد ایران‌شناسی.
- جلالی، منصور (۱۳۸۷)، *بندرعباس در گستره‌ی تاریخ و زبان*، تهران: دعوت.
- سایبانی، احمد (۱۳۸۶)، *از بندرعباس تا بندرجرون*، چاپ دوم، قم: همسایه.
- سدیدالسلطنه کبابی، محمدعلی (۱۳۷۱)، *سرزمین‌های شمالی پیرامون خلیج‌فارس و دریای*

عمان در صد سال پیش، تصحیح احمد اقتداری، تهران: جهان معاصر.
 (۱۳۴۲)، بندرعباس و خلیج فارس، تصحیح احمد اقتداری، تهران: دنیای کتاب.
 زعیمی، غلامرضا (۱۳۹۳)، «یجاد تلگراف‌خانه و کنسولگری انگلستان در بنادر و جزایر
 هرمزگان»، پژوهش‌نامه‌ی فرهنگی هرمزگان، شماره‌های ۶ و ۷: ۱۲۷-۱۴۹.
 ذوالفقاری، محمد (بی‌تا)، در محله‌ی خاموشان، زندگی و ترانه‌های نصرک، قم: مؤلف.
 کدی، نیکی (۱۳۸۷)، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه‌ی عبدالرحیم گواهی، تهران: علم.
 مک‌دانیل، تیم (۱۳۸۹)، خودکامگی، نوسازی و انقلاب در روسیه و ایران، ترجمه‌ی پرویز
 دلیرپور، چاپ دوم، تهران: سبزان.
 معصومی، بهرام (۱۳۸۹)، ترانه‌های عامیانه‌ی فارسی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
 نقوی، حسام‌الدین و محسنی، علیرضا (۱۳۹۵)، «اسناد محمدعلی سدیدالسلطنه کبابی» در
 طعم تاریخ شناخت‌نامه‌ی سدیدالسلطنه کبابی، منتشر نشده.
 وثوقی، محمدباقر (۱۳۸۱)، تحولات سیاسی صفحات جنوبی ایران، تهران: وزارت امور خارجه.
 وثوقی، محمدباقر و دیگران (۱۳۸۴)، جنگ‌نامه‌ی کشم، تهران: میراث مکتوب.

مجله و نشریات

فصل‌نامه‌ی پژوهشی آموزشی اورمزد (۱۳۹۳)، ویژه‌نامه‌ی بومی سروده‌های هرمزگان، شماره‌ی
 ۱۶.

گفت‌وگوها

خودستان، غلام، تیرماه (۱۳۹۵)، بندرعباس.
 زرپور، محمد، خردادماه (۱۳۹۵)، بندرعباس.
 گفت‌وگوی ابراهیم منصفی با ارسلان عطایی، مردادماه (۱۳۷۶)، بندرعباس، در «دست‌نوشته‌های
 ابراهیم منصفی» منتشر نشده‌است.

Typology and Social Background of Nasrok Lyrics
(Dedicated to Mohammad Zolfaghari who Reintroduced Nasrok)

H. Naqvi¹

Abstract

Customs and traditions of Hormozgan, like all other rituals, are full of signs and symbols and understanding them requires a realization of common beliefs, faiths and folk culture of this region and therefore a knowledge of its national identity. Color, in addition to its beauty and specific psychological characteristics, is one of the most important and significant factors in wedding rituals of Hormozgan which is one of the main features of the rituals of this ethnic. Studies and fieldwork have shown that in wedding rituals of Hormozgan two color, green and red, are used the most.

In this research, in order to study the symbolic aspect of these colors and their meaning in customs and rituals of wedding in Hormozgan, firstly, the information about different customs and rituals in which these colors play a significant role has been collected. Then using analytical descriptive methods, their symbolic aspect has been examined.

The result of this study indicates that the colors green and red, beside their beauty, have symbolic meanings related to the concept of respective rituals.

Keywords: symbol, red color, green color, wedding ritual, Hormozgan.